



The University of Tehran Press

Journal of Philosophy of Religion

Online ISSN: 2423-6233

Home Page: <https://jpht.ut.ac.ir>

The Examination and Criticism of Types of Atheism from the Veiwpoint of John Gray

Rahim Amraee^{1*} | Akbar Amiri²

1. Corresponding Author, assistant professor of the department of Islamic education and training. Farhangian University.

Kermanshah, Iran. Email: r.amraie@cfu.ac.ir

2. Visiting professor of the department of Islamic education and training. Farhangian University. Kermanshah, Iran. E-mail: Akbaramirkandole@gmail.com

ARTICLE INFO

Article type:

Research Article

Article History:

Received November 6, 2023

Revised February 4, 2024

Accepted February 4, 2024

Published online 10 March 2024

Keywords:

Atheism

Humanity

Morality

Progress

Religion

ABSTRACT

John Gray, who is an English philosopher and specialist in the history of theories, proposes different types of atheism and tries to define, categorize and criticize them by extracting the presuppositions and logical consequences of each one. New atheism, atheism based on secular humanism, atheism as making a kind of religion out of science, atheism in the form of antitheism, atheism in the form of modern political schools, atheism without progress, and atheism of silence are types of atheism are the varieties of atheism that John Gray distinguishes from each other. According to John Gray, some types of atheism have gone astray by misunderstanding the definition of religion and considering it as the primary type of science. Some others, by taking presuppositions such as the idea of humanity and the idea of progress, have suffered a kind of logical contradiction in their accepted principles; Because while denying the truth of religions, they have taken these two assumptions from the idea of monotheism and the idea of salvation in religions. The impossibility of establishing moral.

Cite this article: Amraee, R. & Amiri, A.(2024). The Examination and Criticism of Types of Atheism from the Veiwpoint of John Gray. *Philosophy of Religion*.20(4), 259-274. DOI: <http://doi.org/10.22059/jpht.2024.366664.1005998>



© Rahim Amraee, Akbar Amiri
DOI: <http://doi.org/10.22059/jpht.2024.366664.1005998>

Publisher: University of Tehran Press.



بررسی و نقد گونه های خداناباوری از منظر جان گری

اکبر امیری^{۱*} رحیم امرایی^۲

۱. نویسنده مسئول، استادیار گروه تعلیم و تربیت اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، کرمانشاه، ایران. رایانمایی: r.amraie@cfu.ac

۲. استاد مدعو گروه تعلیم و تربیت اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، کرمانشاه، ایران. رایانمایی: Akbaramirkandole@gmail.com

اطلاعات مقاله

چکیده

جان گری، فلسفه و متخصص تاریخ نظریه‌ها، گونه‌های مختلفی از خداناباوری را مطرح می‌کند و می‌کوشد با استخراج پیش‌فرض‌ها و لوازم منطقی هر یک آن‌ها را تعریف، دسته‌بندی، و نقد کند. خداناباوری جدید خداناباوری مبتنی بر انسان‌گرایی سکولار، خداناباوری به مثابه ساختن نوعی دین از علم، خداناباوری در قالب خداستیزی، خداناباوری در قالب مکاتب سیاسی مدرن، خداناباوری بدون پیشرفت، و خداناباوری سکوت گونه‌هایی از خداناباوری هستند که جان گری در تقسیم‌بندی خود آن‌ها را از هم متمایز می‌سازد. از نظر جان گری برخی گونه‌های خداناباوری با تعریف اشتباه از دین به عنوان نوع ابتدایی علم به خطأ رفتهداند. برخی نیز با اخذ پیش‌فرض‌هایی مانند ایده انسانیت و ایده پیشرفت دچار نوعی تاقض منطقی در اصول خود شده‌اند. زیرا، در عین انکار کردن حقیقت ادیان، این پیش‌فرض‌ها را از ایده یکتاپرستی و ایده نجات در ادیان گرفته‌اند. عدم امکان بنا نهادن ارزش‌های اخلاقی بر خداناباوری یکی دیگر از اشکالات بنیادین خداناباوری است. در این مقاله، علاوه بر بررسی و نقد مبانی و لوازم منطقی گونه‌های خداناباوری از منظر جان گری، برخی دیدگاه‌های او در این خصوص نیز نقد شده‌اند.

نوع مقاله:

پژوهشی

تاریخ‌های مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۱۵

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۱/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۱۵

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۱۲/۲۰

کلیدواژه:

اخلاق،
انسانیت،
پیشرفت،
خداناباوری،
دین.

استناد: امیری، اکبر و امیری، رحیم (۱۴۰۲). بررسی و نقد گونه های خداناباوری از منظر جان گری. مجله فلسفه دین، ۴(۲۰)، ۲۵۹-۲۷۴.

DOI: <http://10.22059/jpht.2024.366664.1005998>

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

© اکبر امیری، رحیم امیری.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jpht.2024.366664.1005998>



۱. مقدمه

در طول تاریخ تصورات مختلفی از خداوند وجود داشته که می‌توان نقیض هر یک از این تصورات را برای پیروان آن تصور نوعی خداناباوری تلقی کرد. کلمه *άθεος* (آئتوس) که به معنی «بدون خدا (یان)» است در یونان باستان برای تحیر کسانی به کار می‌رفت که خدایان مورد قبول جامعه را انکار می‌کردند. کلمه آئیست برای اولین بار در سال ۱۵۶۶ در زبان فرانسوی به صورت *athéé* و پیش از کلمه انگلیسی atheist به معنی «کسی که منکر یا ناباور به وجود خداست» به کار رفت. کلمه آئیست (خданاباور) به عنوان برچسبی برای عمل خدانابوارانه از اوایل سال ۱۵۷۷ به کار رفته است. واژه آئیسم در زبان انگلیسی از واژه فرانسوی *athéisme* گرفته شده است. از واژه آئیسم (خداناباوری) اولین بار در اوخر سده هجدهم در اروپا برای توصیف عقیده استفاده شد و به طور خاص به معنای بی‌اعتقادی به خدای توحیدی ادیان ابراهیمی بود. در سده بیستم، جهانی شدن سبب شد مفهوم این واژه گسترش یابد و به معنای ناباوری به هر گونه خدا تلقی شود. خداناباوری به اقسام مختلفی تقسیم شده است که یکی از آن‌ها تقسیم خداناباوری به ضمنی و صریح است. اصطلاح خداناباوری ضمنی^۱ اشاره به فقدان عقیده خدانابوارانه بدون رد آگاهانه آن دارد و اصطلاح خداناباوری صریح^۲ به مفهوم عامتر ناباوری آگاهانه اطلاق می‌شود. تقسیم‌بندی دیگر تفکیک میان بی‌خدایی مثبت^۳ (سخت/ قوی) و بی‌خدایی منفی^۴ (ضعیف/ نرم) است. بی‌خدایی مثبت تأکید صریح و روشن بر این امر است که خدا وجود ندارد و بی‌خدایی منفی همه انواع دیگر خداناباوری را شامل می‌شود (Hunter & Woottton, 1992: 22-27). یکی از فیلسوفان معاصر که توانسته انواع جالی از خداناباوری‌ها را کشف و تحلیل کند جان گری است. او متولد ۱۹۴۸ در انگلستان و متخصص فلسفه سیاسی و محقق تاریخ نظریه‌ها است و هم‌اکنون استاد بازنیسته مدرسه اقتصاد لندن و دانشگاه آکسفورد است. گری چندین کتاب تأثیرگذار در سیاست و فلسفه نوشته است؛ از جمله کتاب *صبح کاذب: هنریان‌های سرمایه‌داری جهانی*^۵ که استدلال‌هایی درباره جهانی شدن بازار آزاد مطرح می‌کند. کتاب دیگر او سگ‌های پوشالی: افکاری درباره انسان و دیگر حیوانات^۶ است که در آن او مانیسم فلسفی را به باد انقاد می‌گیرد. کتاب دیگر *حیرم سیاه: دین آخرالزمانی و مرگ آرمان شهر*^۷ نام دارد و در آن به نقد تفکر تخیلی در جهان مدرن می‌پردازد. دیگر کتاب‌های او عبارت‌اند از آزادی از منظر جان استوارت میل^۸، مفهوم آزادی در فلسفه سیاسی^۹، آزادی از منظر هایک^{۱۰}، لیبرالیسم^{۱۱}، آخر بازی^{۱۲}، و بدعت‌ها^{۱۳}. به باور جان گری همان‌طور که اقسام مختلفی از خداناباوری وجود دارد خداناباوری‌های گوناگونی نیز وجود دارد که در مبانی و پیش‌فرض‌ها متأثر از برخی از گونه‌های خداناباوری هستند. او میان هفت گونه خداناباوری تمایز می‌نهد. اولین نوع خداناباوری خداناباوری جدید^{۱۴} نام دارد. نوع دوم خداناباوری انسان‌گرایی سکولار^{۱۵} است که به باور جان گری نسخه‌ای توخالی از عقیده مسیحیان به نجات در طول تاریخ است. گونه سومی از خداناباوری وجود دارد که نوعی دین را از علم ایجاد می‌کند^{۱۶} و شامل انسان‌گرایی تکاملی، مسمریسم، ماده‌باقری دیالکتیک، و فرالسان‌گرایی معاصر است. نوع چهارم خداناباوری مذاهب سیاسی مدرنی است که از ژاکوبینیسم، کمونیسم، و نازیسم گرفته تا لیبرالیسم مسیحیت انگلی معاصر را دربرمی‌گیرد.^{۱۷} نوع پنجم خداناباوری شامل خداستیزان می‌شود.^{۱۸}

1. implicit atheism
2. explicit atheism
3. positive atheism
4. Negative atheism
5. False Dawn: The Delusions of Global Capitalism
6. Straw Dogs: thoughts on Humans and Others Animals
7. Black Mass: Apocalyptic Religion and Death of Utopia
8. J. S. Mill on Liberty
9. Conceptions of Liberty in Political Philosophy
10. Hayek on Liberty
11. Liberalism
12. Endgames
13. Heresies
14. new atheism
15. secular humanism
16. a strange faith in science
17. modern political religion
18. god - haters

ششم خداناباوری ایده خالق را بدون داشتن هیچ پرواپی در ارتباط با «انسانیت» رد می‌کند.^۱ هفتمین نوع خداناباوری شامل الهیات سلبی قرن بیستم است که همگی به طرق مختلف به خدایی اشاره می‌کنند که فراتر از هر تصور انسانی است.^۲ در این مقاله ابتدا به تعریف جان گری از خداناباوری می‌پردازیم و سپس انواع هفتگانه خداناباوری را از دیدگاه او بررسی می‌کنیم. پس از آن، با استفاده از نقدهای جان گری، در قالب براهین منطقی، عدم اعتبار منطقی پنج نوع نخست خداناباوری را نشان می‌دهیم و سرانجام به نقد دیدگاه جان گری در باب دو نوع اخیر خواهیم پرداخت.

۲. تعریف خداناباوری

از منظر جان گری از حیث تاریخی مفهوم دین بیشتر با مناسک و آیین‌های دینی سروکار دارد تا باورها. بنابراین در اروپای جهان باستان خداناباوری به معنای امتناع از شرکت در مراسم سنتی تکریم خدایان معبد پانشون بود. مسیحیان را خداناباور^۳ می‌خوانند. زیرا فقط یک خدا را می‌پرستیدند و از این رو خداناباوری به معنای رد کردن دین نیست. از نظر جان گری برای اکثر انسان‌ها دین بیشتر از مناسک تشکیل شده است تا باورها. واژه پاگان^۴ (بتپرستی) در گذشته برای کسانی که از آیین‌ها و مناسک پیروی نمی‌کردند استفاده می‌شد. پاگانیسم یک مسلک نبود. افرادی که پاگان نام می‌گرفتند هیچ مفهومی از ارتداد در ذهن نداشتند و این عنوان فقط به سبب تخطی از اجرای آیین‌ها برای آن‌ها استفاده می‌شد (Fox, 2006: 31). با این حال تعریف جان گری از خداناباوری متفاوت است. او خداناباوری را منحصر در انکار خدای خالق می‌داند. از این رو مکاتبی که به همه‌خدایی یا خدای غیر خالق باور دارند نیز از دید او خداناباور محسوب می‌شوند. از نظر او خداناباور کسی است که برای شناخت و تبیین جهان هیچ استفاده‌ای از ایده خالقیت نمی‌کند. با این تعریف، تعداد خداناباورها خیلی زیاد نیست و خداناباوری صرفاً به معنای فقدان ایده خدای خالق است (Gray 2018: 11).

۳. انواع خداناباوری از منظر جان گری

همان‌طور که در مقدمه ذکر شد جان گری به هفت گونه متمایز خداناباوری قائل است و در اینجا با تکیه بر آرای جان گری به بررسی و تحلیل هر یک از آن‌ها می‌پردازیم.

۳.۱. خداناباوری جدید

دو تن از شخصیت‌های برجسته این گونه از خداناباوری ریچارد داوکینز و سم هریس هستند. از نظر جان گری پیروان خداناباوری جدید بدون اینکه خود بدانند پیرو فلسفه اثبات‌گرایی آگوست کنت هستند (Gray, 2018: 14). خدانابواران جدید می‌پندراند ادیان فرضیه‌هایی اشتباه هستند و ادیان دوره کودکی و ابتدایی علم بشر هستند که با رسیدن بشریت به بلوغ باید آن‌ها را کنار بگذارند. مثلاً خدانابواران جدید می‌گویند چون توصیف چگونگی پیدایش انسان در کتاب مقدس با نظریات پذیرفته شده علمی مربوط به تکامل ناسازگارند نمی‌توان به آن باور داشت. جان گری این نوع برداشت تحت‌اللفظی از کتاب مقدس را مذموم می‌داند و معتقد است چنین رویکردی به ادیان بسیار خشن و ساده‌لوحانه است و همانند ویتنگشتاین این رویکرد یک‌سونگرانه به دین را نقد می‌کند. از نظر خدانابواران جدید بدیهی است که دین شکل ابتدایی علوم تحریبی باشد. اما این نظر، خود، دیدگاهی ابتدایی است و سخنی که ویتنگشتاین در مورد فریزر بیان کرد به همان اندازه در مورد ریچارد داوکینز و پیروانش صدق می‌کند: «فریزر بسیار بدیهی تر از بیشتر بدیهی‌هایی است که توصیف می‌کند ... تبیین او از آداب و رسوم مردم بدیهی بسیار خشن‌تر از معنایی است که واقعاً دارند.» (Wittgenstein, 2008: 8).

جان گری سپس به آگوستین قدیس و فیلون اسکندرانی استشهاد می‌کند و معتقد است که این دو متفکر قائل به برداشت تحت‌اللفظی متون مقدس نبوده‌اند و کتاب مقدس را سرشار از نماد و تمثیل می‌دانسته‌اند. خداناباوری جدید برداشتی تحت‌اللفظی و یک‌سونگر از کتاب مقدس و متون دینی دارد؛ حال آنکه حوزه معنایی و کارکرد علم و

1. atheism without progress

2. the atheism of silence

3. atheist

4. pagan

دین یکسان نیست. از نظر جان گری علم نمی‌تواند جایگزین جهان‌بینی دینی شود. زیرا چیزی به عنوان «جهان‌بینی علمی» وجود ندارد. علم به عنوان یک روش تحقیق و نه مجموعه‌ای از نظریات معین، با پیشرفت داشت، دیدگاه‌های مختلفی در مورد جهان ارائه می‌دهد و پیوسته در حال تغییر است. معمولاً فرض بر این است که روزی علم دیدگاهی واحد و تغییرناپذیر درباره چیزها به ما خواهد بخشید. اما این دلیل نمی‌شود که فکر کنیم پیشرفت علم به نقطه‌ای می‌رسد که تنها یک جهان‌بینی باقی خواهد ماند. تا زمانی که باور نکنیم ذهن انسان منعکس‌کننده جهانی عقلانی است. عقیده افلاطون و رواقیون که به شکل گیری مسیحیت کمک کرد. علم فقط می‌تواند ابزاری باشد که نوع انسان برای مقابله با جهانی که نمی‌تواند درک کاملی از آن داشته باشد ابداع کرده است (Gray, 2018: 17). ضمن اینکه اشکال بر کتاب مقدس گهگاه به تحریف آن مربوط می‌شود و اشکالاتی دارد، این اشکالات را نمی‌توان به قرآن کریم که از تحریف مصون مانده است استناد داد. با اینکه قرآن کریم کتاب هدایت است نه کتاب علوم طبیعی یا انسانی، نه تنها با علم همانهنج است بلکه در موارد عدیدهای رازگویی علمی و اخبار غیبی را در آیات خود بیان کرده است (رضایی اصفهانی، ۱۳۹۸: ۲۰۸). مثلاً برخلاف معادلات علمی غلط بطلمیوسی، اشاره به نیروی جاذبه زمین تحت عنوان ستون‌های نامرئی و نگهدارنده زمین به شکل اعجازآمیزی در آیات قرآن ذکر شده است که نه تنها تناقضی با نجوم جدید ندارد بلکه یازده قرن قبل از امثال نیوتن به این نیرو اشاره دقیق داشته است و محل تضارب آرا در بیان این نکته علمی پیش از اندیشمندان شده است (نوری، ۱۳۷۰: ۵۵ و ۵۶؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۲۹ و ۱۷ و ۱۰ و ۱۱۰ و ۱۱۱). همچنین برخلاف نجوم بطلمیوس و با معنایی دقیق‌تر از کتاب مقدس «امکان برداشت حرکت‌های خورشید مطابق با نجوم جدید (به صورت‌های حرکت انتقالی طولی، حرکت وضعی، حرکت زمانی، حرکت درونی خورشید)» از قرآن در آیاتی همچون ۳۸ سوره پس (والشمس تجری لمستقر لها) و آیات مشابه دیگر همچون ۲ رعد و ۱۳ فاطر وجود دارد (رضایی اصفهانی، ۱۳۹۸: ۲۷۸ – ۲۹۰).

همچنین آیه ۳۰ انبیا و بسیاری آیات دیگر به صورت شکفت‌انگیز (رضایی اصفهانی، ۱۳۹۳: ۱۰۰) پیدایش موجودات از آب را همانهنج با کشفیات جدید نشان می‌دهد (معرفت، ۱۴۱۷ ق، ج ۶: ۳۴؛ پاکنژاد، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۳۵ – ۱۴۴). همچنین مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان ذیل آیات ۲۳ و ۲۴ سوره بقره به تفصیل به انواع وجوه اعجاز قرآن پرداخته است. ایشان اخبار غیبی را فقط یکی از وجوه اعجاز قرآن می‌داند و فهرستی نوزده‌گانه از آیات قرآن ارائه می‌دهد که بر این وجه خاص از اعجاز قرآن دلالت دارند (طباطبایی، ۱۳۸۳: ۶۰ – ۶۴). این موارد به‌وضوح تفاوت متن تحریف‌نشده معجزه جاوید (قرآن) را با کتب مقدس پیشین نشان می‌داد. جان گری سپس نظریه مم¹‌های داکینز را مورد نقد قرار می‌دهد. از نظر او داکینز و شاگردانش داروینیسم نمی‌توان سرایت داد. جان گری شبه‌علمی آراسته‌اند. مم‌ها واحدهایی از اطلاعات هستند که مانند ژن‌ها برای بقا در فرایند انتخاب طبیعی با هم رقابت می‌کنند. اما مانند ژن‌ها موجوداتی فیزیکی نیستند. هنوز هیچ مکانیسمی که از طریق آن مم‌ها بتوانند خودشان را تکثیر کنند و به درون فرهنگ‌ها منتقل شوند شناخته نشده است. آیا رماتیسم یا قرون وسطاً نوعی مم بودند؟ ژن‌ها را می‌توان با فرایندهای علمی کاملاً اثبات‌شده شناخت. اما مم‌ها این گونه نیستند. به همان میزان که فلوژیستون امری بی‌اساس بود مم‌ها نیز فقط به منظور تقویت این باور که تکامل می‌تواند همه چیز را توضیح دهد مطرح شده‌اند. خداناباوری هرگاه به عنوان یک جنیش سازمان یافته در دوران مدرن ظاهر شده است همیشه با شبه‌علم همراه بوده است (Gray, 2018: 18). خداناباوران جدید ارزش‌های دینی را نفی می‌کنند. زیرا این ارزش‌ها را تغییرپذیر و اغلب متناقض می‌دانند و در عین حال اصرار دارند که خداناباوران می‌توانند انسان‌هایی بسیار اخلاقی باشند. اما باید دانست که ارزش‌های اخلاقی ذاتاً نمی‌توانند از خداناباوری به دست آیند. خداناباور جدید امریکایی، سم هریس²، خواهان «علم خوب و بد»³ است (Harris, 2010). در واقع همه نسخه‌های «اخلاق علمی» جعلی است؛ نه فقط به دلیل ساختگی بودن علمی که آن‌ها به آن متوصل می‌شوند. زیرا، علاوه بر آن، علم نمی‌تواند شکاف بین واقعیت‌ها و ارزش‌ها را پر کند. تحقیقات علمی هر قدر هم پیشرفت کند نمی‌تواند به ما بگوید کدام‌یک به جست‌وجوها خاتمه می‌دهد یا چگونه می‌توان تعارضات بین آن‌ها را حل کرد (Gray, 2018: 18).

1. meme

2. Sam Harris

3. a science of good and evil

۲.۳. خداناباوری مبتنی بر انسان‌گرایی سکولار

جان گری دومین نوع خداناباوری را انسان‌گرایی سکولار می‌نامد و معتقد است این دسته از خداناباوران با انکار یکتاپرستی، به غلط، تصور می‌کند دیدگاهشان خارج از جهان‌بینی‌ای است که توحید ترسیم می‌کند. آن‌ها گرچه ممکن است اعتقادات توحیدی را رد کرده باشند، خود را از روش تفکر یکتاپرستانه جدا نکرده‌اند. جان گری این نوع خداناباوری را مبتنی بر دو پیش‌فرض می‌داند: پیش‌فرض‌های ایده انسانیت و ایده پیشرفت؛ که هر دو از دین گرفته شده‌اند. پس، نمی‌تواند ادعای استقلال و بی‌نیازی از دین کند. ایده و مفهوم انسانیت همان ایده خداوند در ادیان است که نامش تغییر یافته است و این اعتقاد دینی که انسان به تدریج در حال پیشرفت است مضمون اصلی طریقت انسان‌گرایی مدرن است (Gray, 2018: 30-33).

۲.۴. جان استوارت میل

جان استوارت میل (۱۸۰۶ – ۱۸۷۳) انسان‌گرایی لیبرال را بنیان نهاد. دو اشکال به انسان‌گرایی سکولار استوارت میل وارد است. او به ایده پیشرفت بشر باور دارد. اما هیچ معنا و معیاری برای پیشرفت ذکر نمی‌کند و دلیلی برای ضرورت پیشرفت نمی‌آورد. میل توضیح نمی‌دهد که چرا مردم باید از یک زندگی امن و راحت برای تبدیل شدن به افرادی آزاداندیش چشم بپوشند. او در مقاله خود در باب «فایده‌گرایی» می‌گوید: «بهتر است یک انسان ناراضی باشیم تا یک خوک راضی». (Mill, 1998: 140). اگر خوک طور دیگری فکر می‌کند به این دلیل است که از لذت زندگی ذهن بی‌خبر است. میل برخلاف بتام می‌خواست بین لذت‌های بالاتر و پایین تر تفاوت کیفی بگذارد. او شک نداشت که اولی نسبت به دومی رضایت‌بخش تر است. لکن میل برای این قاطعیت دلیلی نمی‌آورد. برخلاف نظر میل، در مورد اینکه انسان‌ها خود یا دنیا بی‌یک ساخته اند را بهتر کرده‌اند ابهام وجود دارد. به چه معنا یک نازی و یک کمونیست نسبت به یک پیرو ایپیکور، یک رواقی، یا یک تائویست در گذشته دارای پیشرفت محسوب می‌شود؟ چگونه عقاید سیاسی مرگبار دوران مدرن بهتر از آینه‌ای سنتی گذشته است؟ این‌ها پرسش‌هایی هستند که پیروان امروزی میل نمی‌پرسند چه رسد به اینکه پاسخ دهند. به باور جان گری تصور میل از نوع انسان فایده‌گرا بر اساس مشاهده نبود و باورهای اخلاقی او را که از مسیحیت گرفته شده بود منعکس می‌کرد (Gray, 2018: 38-43). جان استوارت میل نه تنها از ارائه ملاک و معیاری برای پیشرفت ناتوان است بلکه دلیل و چرایی ضرورت این پیشرفت را نیز ذکر نمی‌کند. از طرف دیگر ایده انسانیت به عنوان یک مفهوم کلی و یگانه را نمی‌توان از فلسفه میل استخراج کرد. میان اصالت‌بخشی استوارت میل به پیشرفت‌خواهی و فایده‌گرایی با تأکید او بر اخلاق در موارد فراوانی تناقض ریشه‌ای ایجاد می‌شود؛ زمانی که انسان باید یکی را فدای دیگری کند. ایده پیشرفت و مضامین اخلاقی فلسفه جان استوارت میل متأثر از باورهای دینی هستند (Mill, 1958: 64).

۲.۵. برتراند راسل

برتراند راسل درباره نیاز مداوم به چیزی که فراتر از جهان بشری است می‌نویسد: «من خویش را به نوبه خود یک لیبرال، سوسیالیست، یا صلح‌طلب تصویر کرده‌ام. اما هرگز هیچ‌یک از این‌ها به معنای عمیقشان نبوده‌ام ... آنچه اسپینوزا عشق عقلانی به خدا می‌نامد به نظر من بهترین چیز برای زندگی است. اما من حتی خدایی که تا حدی انتزاعی باشد هم نداشته‌ام تا اسپینوزا به خودش اجازه دهد عشق عقلانی من را به آن متصل کند. من به تصویری خیالی عشق ورزیده‌ام و در این عشق ورزیدن ذات درونی ام خیالی شده است. برای من معنای دریا، ستارگان، باد شبانه در خرابه‌ها از انسان‌هایی که خیلی دوست دارم بیشتر است و می‌دانم که محبت انسانی برای من در نهایت تلاشی برای فرار از جستجوی بیهوده خداوند است» (Russell, 1968: 68). راسل بیشتر عمر طولانی‌اش را در شک گذراند و اظهار داشت که از زندگی با شک و تردید خوشحال است. با این حال امید زیادی به تحول اجتماعی داشت که نگاه شکاکانه او به سختی می‌توانست آن را توجیه کند. او دین را زمانی خواستنی می‌دانست که در برابر شک و تردید تسلیم باشد. اما این شک‌گرایی را در مورد امیدهای والايش به پیشرفت جهان به کار نگرفت. راسل در سال ۱۹۲۸ نوشت که یک «فلسفه علمی» می‌تواند «اخلاق جدیدی» را شکل دهد که «زمین ما را به بهشت تبدیل کند» (Russell, 2004: 13). اما در مورد اینکه چگونه این دگرگونی بزرگ رخ می‌دهد توضیحی نداد. وی معتقد بود که عقل انسان را به سمت عمل سوق نمی‌دهد و فقط احساسات می‌توانند این کار را بکنند و عقل خدمتگزار آن‌ها است. شک‌گرایی راسل خدّ دین است. اما ضد

مادی‌گرایی نیست. علم را هم صرفاً در مسیر مادی‌گرایی می‌خواهد. نگاه خوش‌باورانه او به اخلاق مبنای عقلانی ندارد. زیرا اخلاق را بر علمی تکیه می‌دهد که آخرت‌گرا نیست و با علم دنیوی ایثار و گذشت و اخلاقیاتِ معنوی تأمین نمی‌شود. در نگاه تک‌ساختی مادی‌گرایانه به جهان همواره در تنگناها اخلاق فدای ماذیاتِ تک‌ساختی می‌شود؛ به‌خصوص که نگاه به دین و اخلاقیات و معنویات آکنده از شک و ابهام شده باشد. اگر عقل نمی‌تواند اهداف انسانی را تحقق بخشد پس چگونه می‌تواند جهانی را از نو بسازد و سبب پیشرفت شود؟ (Gray, 2018: 45). این نوع نگاه در حلقة وین¹ هم مشهود است که هر یک از فلاسفه این حلقه با نگاهی شک‌آلو و ابهامزا به دنبال ایجاد شک و ابهام در مفهوم گزاره‌های دینی و در نهایت به دنبال حذف دین بودند، بدون اینکه دلیل منطقی و جایگزین مناسبی برای دین داشته باشند؛ ویتنگشتاین متاخر با نظریه بازی‌های زبانی، پل تیلیش با نظریه نمادها، و ... که در عین حال مبنای دیگر برای اهداف دین قائل شدند که تأمین کننده اهداف نیستند (کریمی و امرابی، ۱۳۸۹: ۱۲ - ۱۶).

۳.۲.۳. نیچه

امروزه فیلسوف مشهور فرانسوی، میشل انفره²، نقش محوری نیچه در خداناباوری مدرن را تصدیق می‌کند و می‌نویسد: «نیچه ارزش‌گذاری مجدد را معرفی کرد: خداناباوری به خودی خود هدف نیست. خدا را کنار بگذار؛ اما بعدش چه؟ اخلاقی دیگر، اصول اخلاقی جدید، ارزش‌هایی که به دلیل غیر قابل تصور بودن قبلاً هرگز تصور نمی‌شدند. این نوآوری همان چیزی است که امکان رسیدن به خداناباوری و پیشی گرفتن از آن را فراهم می‌کند؛ وظیفه‌ای دشوار که هنوز هم باید به نتیجه برسد.» (Onfray, 2007: 34). از نظر جان گری از این نوع خداناباوری چیز زیادی حاصل نشده است و با تناقضات دورنی عدیده‌ای روبروست. او مانند مسیحیانی که آن‌ها را خوار می‌شمرد انسان را گونه‌ای می‌دانست که نیاز به نجات دارد و از آنجا که خدا را کنار نهاده بود ابرانسان را نجات‌دهنده بشر می‌دانست؛ که همان نقش مسیح در مسیحیت را داشت. بنابراین نیچه در عین انکار دین از مضامینی دینی بهره گرفته است و این امر نشان دهنده نوعی تناقض درونی در سیستم اندیشه‌اش است (Gray, 2018: 47-48).

۳. خداناباوری به مثابه ساختن نوعی دین از علم

گونه سوم نوعی خداناباوری است که می‌خواهد از علم نوعی دین بسازد. این گونه از خداناباوری شامل انسان‌گرایی تکاملی، مسمریسم، ماده‌باوری دیالکتیک، و فرانسان‌گرایی است.

۳.۳. انسان‌گرایی تکاملی

در انسان‌گرایی تکاملی باید نژادهای انسان را از طریق انتخاب و گزینش برای بقا اصلاح کرد تا تعداد نژادهای برتر بیشتر شود. جولیان هاکسلی مبلغ «دین علم» و نظریه‌های نابرابری نژادی بود که اعتقاد داشت اگر بشر به یک سطح بالاتر صعود کند تکامل دیگر نباید به صورت طبیعی پیش برود و آن را باید آگاهانه برنامه‌ریزی کرد. متفکرانی مانند وايتها و ساموئل الکساندر نیز اندیشه‌های کسلی را در این زمینه کردند و نوعی الهیات تکاملی بنیاد نهادند که در آن جهان نسبت به خود آگاه‌تر می‌شود (Gray, 2018: 57). پیروان این مکتب در کی اشتباه از انتخاب طبیعی داروین دارند. زیرا انتخاب طبیعی فرایندی بی‌هدف است. «به نظر می‌رسد در تنوع موجودات آلی و عمل انتخاب طبیعی، همانند مسیر وزش باد، هیچ طرحی وجود ندارد.» (Darwin, 2005: 67). نمی‌توان هم به تکامل داروینی معتقد بود هم بر اساس آن ایده پیشرفت به سمت آینده‌ای بهتر برای نژاد بشر را بنیان نهاد. زیرا نظریه انتخاب طبیعی متنضم هیچ ایده‌ای از پیشرفت یا کمال نیست (Gray, 2018: 60). از طرفی پیروان این مکتب، از جمله وايتها، به رغم انکار مضامین دینی، به گونه‌ای تناقض آمیز مفهوم خدای ادیان را اخذ کرده‌اند و به عنوان هدف و غایت تکامل جهان در نظر گرفته‌اند (Gray, 2018: 59). نقد دیگر اینکه نمی‌توان طرفدار انسان‌گرایی نژادی بود و به اصول جهانی اخلاق نیز باور داشت (Huxley, 2009: 74).

۳.۳.۲. مسمیریسم

فرقه‌های زیادی وجود داشته‌اند که از علم نوعی دین ساخته‌اند. فراتتس آنتوان مسمر (۱۷۳۴ - ۱۸۱۵)، پژشک آلمانی، ادعا می‌کرد نوعی مغناطیس حیوانی کشف کرده است که می‌تواند برای درمان اختلالات جسمی و روانی انسان استفاده شود. گروهی پژشک به سفارش لویی پانزدهم کار او را مورد آزمایش قرار دادند و به نتایج مشکوک و منفی رسیدند؛ لکن ایده‌های او تأثیر گستردۀ‌ای داشته است. سایر ادیان مدرن، مانند فرقۀ علم مسیحی، که بنیان‌گذار آن ادی بیکر^۱ بود، نیز انجمن تئوسوفی هلنا بلاواتسکی^۲ تحت تأثیر مسمیریسم به وجود آمدند (Buranelli, 1976). مسمیریسم نمونه اولیه ادیان ساختگی بعدی مانند مونیسم یا همان یگانه‌انگاری ارنست هاکل و انسان‌گرایی تکاملی هاکسلی بود که هدف آن‌ها استفاده از علم برای دگرگون کردن وضعیت انسان است. از نظر آن‌ها با کمک علم می‌توان نقایص انسان‌ها را برطرف کرد و تحسین برانگیزترین ویژگی‌های آن‌ها را ارتقا بخشد. نقد جان گری بر مسمیریسم و مکاتب پیرو آن مبتنی بر این امر است که معیار مشخصی برای انتخاب کسی که باید تصمیم بگیرد این گونه جدید چگونه باشد وجود ندارد. کدام‌یک از انسان‌های کوئنی شایسته‌اند تا نسل این انسان‌های برتر را ایجاد کنند؟ این شایستگی بر چه معیار منطقی و اخلاقی استوار است؟ این‌ها پرسش‌هایی است که مسمر و پیروانش پاسخی برای آن ندارند (Gray, 2018: 66).

۳.۳.۳. ماده‌باوری دیالکتیک

لئون تروتسکی از شخصیت‌های بارز ماده‌باوری دیالکتیک است که به غلط می‌خواست نوعی دین از علم بسازد تا سبب پیشرفت نژاد بشر شود. او می‌نویسد: «گونه انسان همو ساپینس گرد هم آمده بار دیگر به حالت تحول بنیادی در خواهد آمد و به دست خودش موضوع یکی از پیچیده‌ترین روش‌های انتخاب مصنوعی و آموزش روان‌تی خواهد شد. پیش‌بینی اینکه انسان آینده تا چه حد ممکن است به حاکمیت بر خود دست یابد یا تا چه میزان می‌تواند روش خود را به کار ببرد دشوار است. ساخت اجتماعی و خودآموزی روان‌تی به دو جنبه از یک فرایند تبدیل می‌شوند ... انسان بسیار قوی‌تر و عاقل‌تر و لطیفتر، بدن او هماهنگ‌تر، حرکات او موزون‌تر، و صدای او موسیقیابی‌تر خواهد شد. آشکال زندگی به طور پویایی مهیج می‌شوند. نوع متوسط انسان به سطح ارسطو یا گوته یا مارکس می‌رسد و بر فراز این بلندی قله‌های جدیدی طلوع می‌کنند.» (Trotsky, 2005: 135). اما سؤال اینجاست که چه دلیلی برای انتخاب ارسطو و گوته و مارکس (که اتفاقاً همگی نیز مرد هستند) به عنوان الگوی نوع جدیدی از انسان وجود دارد؟ چرا برخی از خصوصیات انسانی از برخی دیگر ارزشمندترند؟ از نظر جان گری، تروتسکی با اخلاق مبتنی بر خداناباوری نمی‌تواند به این سؤال‌ها جواب دهد (Gray, 2018: 68).

۳.۳.۴. فرالسان‌گرایی

فرالسان‌گرایی از مکاتب خداناباور است که پیروان آن معتقدند انسان‌ها در اصل جرقه‌هایی از آگاهی هستند و می‌توانند با جدا شدن از بدن‌های در حال فسادی که در آن تجسم یافته‌اند از مردن رها شوند. ری کرزویل در کتاب تکینگی نزدیک است مشتاقانه منتظر یک پیشرفت انفجاری در علم است که به انسان‌ها امکان می‌دهد از جهان فیزیکی فراتر روند و در نتیجه از مرگ رهایی یابند (Kurzweil, 2005: 389). یووال نوح هراري نیز معتقد است بشر امکان این را دارد که به انسانی خداگونه تبدیل شود: «در قرن بیست و یکم پروره بزرگ بعدی بشریت کسب قدرت‌های الهی خلقت و نابودی و ارتقای هموسایپیس به انسان خداگونه خواهد بود.» (Harari, 2016: 46). این مکتب نمی‌تواند به این سؤالات پاسخ دهد: ۱. چرا یک گونه فرالسان باید برای انسان‌ها ارزش داشته باشد؟ ۲. چرا گونه‌ای فوق انسانی که توسط انسان‌ها ساخته شده است سبب انفراض سازنده خود نشود؟ این ایده نیز که گونه انسان عامل مشترکی است که خودش «طرح‌های بزرگ» می‌ریزد و آن را در طول تاریخ دنیا می‌کند از یکتاپرستی گرفته شده است و با خداناباوری در تنافق است (Gray, 2018: 70).

1. Mary Baker Eddy
2. Helena Blavatsky

۴.۳. خداناباوری در قالب مکاتب سیاسی مدرن

نمایندگان ژاکوبیسم، بلشویسم، و لیبرالیسم انگلیسی چون هیچ ایده‌ای از یک ذهن خالق را در سیستم فکری خود به کار نمی‌گیرند از منظر جان گری در زمرة خداناباوران هستند. جان گری در تشکیل این مکاتب دو عنصر گنوسیسم و مسیحیت را دخیل می‌داند. او معتقد است باور به اینکه بشریت نیاز به پیشرفت و نجات دارد از گنوسیسم گرفته شده است و با اینکه هدف ژاکوبینیسم و بلشویسم از بین بردن نفوذ دین در جامعه بود هر دوی آن‌ها مجرایی برای اسطوره‌های هزاره‌گرا و آخرالزمانی مسیحیت بودند. این مکاتب، برخلاف ادعای ضد دین بودنشان، اصلی‌ترین پیش‌فرض‌های خود را، که همان باور به پیشرفت بشر و نجات است، از گنوسیسم و دین مسیحیت گرفته‌اند. از نظر جان گری همه این عقاید مدرن تفکرات یکتاپرستانه را با عناصر مشتق شده از گنوسیسم ترکیب کرده‌اند. او نمونه بارز این تلفیق را بلشویسم می‌داند (Gray, 2018: 80-83).

۴.۴. خداناباوری در قالب خداستیزی

از آنجا که خداستیزان در سیستم فکری خود هیچ ایده‌ای از خدای خالق را به کار نمی‌برند، جان گری آن‌ها را جزء خداناباوران قرار می‌دهد و چند تن از خداستیزان را نقد می‌کند.

۴.۵. مارکی دوساد

زندگی مارکی دوساد، فیلسوف فرانسوی، که مملو از گزارش‌هایی از آزارهای جنسی و بی‌بندوباری‌های است در بردارنده این ایده است که می‌توان با پیروی از انگیزه‌های طبیعی انسانی به زندگی خوب دست یافت و معتقد بود کشتن یک انسان دیگر قابل توجیه است به شرطی که این عمل ناشی از اشتیاق و انگیزه‌های طبیعی باشد و نه فرایندهای سرد قانون. او همچنین نوعی کمونیسم جنسی را با این استدلال که زنان در واقع نوعی دارایی هستند که باید بر اساس اصول برابری توزیع شوند ترویج می‌کرد (Gray, 2018: 172). ساد در کتاب کشیش و مرد محضر فلسفه خداناباور خود را به روشنی شرح می‌دهد. مرد محضر، که نماد خود ساد است، به کشیش می‌گوید می‌خواهد توبه کند. اما آنچه او از آن توبه می‌کند گناهانی که مرتکب شده نیست بلکه از این واقعیت توبه می‌کند که گناهان بیشتری مرتکب نشده است! (Sade, 1966: 173-175). این نوع خداناباوری هیچ جایی برای درک صحیح جهان و اصول اخلاقی پذیرفته‌شده جهانی باقی نمی‌گذارد. علاوه بر این، محدود دانستن لذات انسان به لذات جنسی و حیوانی، که در این نوع خداناباوری مشهود است، سبب می‌شود انسان از لذت‌های برتر معنوی محروم بماند.

۴.۶. ویلیام امپسون

امپسون می‌نویسد: «خدای مسیحیت به طرز حیرت انگیزی شبیه عموم جو استالین است؛ با همان صبر و شکیباپی در زیر ظاهری خشن، با همان شوخ‌طبعی‌های ناگهانی، با همان بی‌پرواپی کامل، با همان سرشت واقعاً بد.» (Empson, 1981: 251). او می‌گوید: «خدای مسیحیت، پدر، خدای ترتویلیان، آگوستین و آکویناس، شرورترین چیزی است که قلب سیاه انسان اختراع کرده است.» (Empson, 1981: 260). از نظر جان گری، ویلیام امپسون نتوانسته است میان خداناباوری و اعتقاد به اخلاق سازگاری ایجاد کند. امپسون تنها شرّ متافیزیکی جهان را ظلم می‌داند. اما سؤال اینجاست که چرا باید به ظلم به عنوان پستترین رذیلت و به گفتهٔ امپسون تنها چیزی در جهان که ذاتاً شرّ است نگاه کرد؟ در یک جهان بی‌خدا چگونه می‌توان چیزی داشت که از نظر متافیزیکی شرّ است؟ شرّ، به معنای بدخواهی، نوعی عامل را پیش‌فرض می‌گیرد. اگر چنین عاملی وجود نداشته باشد، دیگر هیچ مسئله‌ای در مورد شرّ وجود نخواهد داشت. این‌ها تناقضاتی است که اندیشه امپسون هیچ پاسخی برای آن ندارد (Gray, 2018: 121).

۴.۷. خداناباوری بدون پیشرفت

در این نوع خداناباوری، ایدهٔ پیشرفت که وجه مشخصهٔ خداناباوری جدید است وجود ندارد. این نوع خداناباوری در عین انکار وجود خدا برای دین احترام قائل است.

۱.۶.۳. جرج سانتایانا

سانتایانا مادی‌گرایی لوکرتیویس را می‌ستود. او می‌نویسد: «تصور لوکرتیویس در مورد آنچه یقیناً ارزشمند یا قابل دستیابی است بسیار حیرانه است و صرفاً شامل آزادی از خرافات با علوم طبیعی زیادی که این آزادی را تأمین کند، دوستی، و چند لذت حیوانی سخیف و مربوط به سلامتی می‌شد و هیچ عشق، وطن پرستی، کار مهم و دینی را دربرنمی‌گرفت.» (Santayana, 1953: 183).

سانتایانا با انکار اینکه هر نظمی که در جهان می‌توان یافت اثر خالقی الهی است از این تفکر لوکرتیویس پیروی می‌کرد که می‌گفت طبیعت خودکفا است و اغلب خود را مادی‌گرا توصیف می‌کرد. از نظر سانتایانا طبیعت انرژی خلاصه همه چیز در جهان—از جمله گونه انسان و همه کارهای انسان—را تولید می‌کند. هنر، علم، اخلاق، سیاست برای انسان طبیعی هستند و دین نیز چنین است (Gray, 2018: 129). سانتایانا ایده منی بر اینکه تمدن در حال پیشرفت است را رد می‌کرد: «خواننده باید انتظار داشته باشد که من فرستهای آزادی را از نظر تاریخی یا فرجام‌شناسی طوری ریشه‌یابی کنم که گویی همه پیشرفت به سوی کمال بوده‌اند. همه چیز در این جهان از حیث زمانی پیشرفتی به سوی مرگ است. پیشرفت واقعی یک رویکرد است و به معنای به کمال رسیدن در نوع خاصی از زندگی در دوران‌های مناسب است.» (Santayana, 1972: 19).

سانتایانا این عقیده را که جهان سلسله مراتبی است که خدا یا انسانیت در رأس آن است کاملاً رد می‌کند. به نظر می‌رسد جان گری با این نوع دیدگاه تا حدی همدل است (Gray, 2018: 11). دو اشکال بر این نوع نگرش به خدا و دین وجود دارد: ۱. چگونه ممکن است یک امر مفید خالی از حقیقت باشد؟ سانتایانا ارتباط میان حقیقت و ارزش را نادیده می‌گیرد، حال آنکه همواره میان چیزی که مفید است با حقیقت نوعی رابطه مستقیم وجود دارد. بنابراین این دیدگاه در بنیاد نهادن اصول اخلاقی است. «امر خوب هیچ ربطی به نظر و عقیده ندارد. اما ریشه در طبیعت ناخودآگاه و ویرانگر موجودات زنده دارد.» (Santayana, 1927: 2).

۱.۶.۴. جوزف کنراد

از نظر کنراد، بشر بخشی از جهان طبیعی است. او آگاهی بشر را موهبتی مجزا و خاص نمی‌دانست و حتی آن را دشمن کمال تلقی می‌کرد. او می‌نویسد: «تفکر دشمن بزرگ کمال است. مجبورم بگویم که عادت تأمل عمیق از همه عادت‌هایی که بشر متمدن ایجاد کرده کشنده‌تر است.» (Conrad, 2015: 408).

کنراد معتقد است آنچه معرض بشر را لا ینحل می‌سازد همین آگاهی است: «اگر فقط می‌توانستیم از شرّ هوشیاری خلاص شویم آن‌گاه می‌شد سیستم‌ها را ساخت و قوانین را وضع کرد. آنچه بشر را غم‌انگیز می‌کند این نیست که آن‌ها قربانیان طبیعت هستند؛ بلکه این است که آن‌ها از آن آگاهاند.» (Watts, 1993: 65).

به نظر می‌رسد چنین دیدگاهی بعد از سفر او به کنگو و مشاهده رفتار خشونت‌بار کسانی که داعیه تمدن و پیشرفت داشتند با مردم بومی کنگو که مستعمرة بلژیک بود به وجود آمده است. او می‌نویسد: «پیش از سفر به کنگو من فقط یک حیوان محض بودم.» (Watts, 1993: 342).

جان گری به کنراد نقد خاصی وارد نمی‌کند و به نظر می‌رسد تا حدی با او همدل است. اما باید گفت در گفته‌های کنراد به نوعی ایضاح مفهومی از آگاهی نیازمندیم. به نظر می‌رسد جوزف کنراد در تمایز میان آگاهی و خودآگاهی دچار اشتباہ شده است. آنچه او آن را خودآگاهی می‌نامد خودآگاهی نیست؛ بلکه مجموعه‌ای از اطلاعات و داده‌های است که تهی از خودآگاهی است و سبب پیشرفتی لجام‌گسیخته و بدون توجه به مبانی اخلاق و ملاحظات انسان‌دوستانه می‌شود. آگاهی لزوماً منجر به خودآگاهی نمی‌شود. نکته دیگر اینکه جوزف کنراد نقش خاناباوری و دوری از دین را در رفتار خشونت‌بار دولت‌های پیشرفتی و به ظاهر متمدن با مستعمراتی مانند کنگو نادیده می‌گیرد.

۱.۷. خداناپاری سکوت

از نظر جان گری، به رغم اینکه اسپینوزا و لف شستوف به نوعی الهیات سلبی قائل‌اند، نمی‌توان مرز مشخصی میان خداناپاری و الهیات سلبی ترسیم کرد.

۱.۷.۳. اسپینوزا

از نظر جان گری منظور اسپینوزا از خدا در کتاب /خلاق ذات واحد نامتناهی است که با طبیعت یکی است و اگر خدا این گونه باشد دیگر جایی برای خدای یکتاپرستی یا همان خدای ادیان باقی نمی ماند (Gray, 2018: 149). از نظر او خدای ادیان خدای خالق است و با یگانه دانستن خدا با طبیعت صفت خالقیت را از او سلب می کنیم. طبق تعریف جان گری از خداناباوری اگر یک سیستم فکری ایده‌ای از یک ذهن خالق را به کار نگیرد در مقوله خداناباوری قرار می گیرد. به نظر می رسد تلقی جان گری از خدای ادیان محدود به خدای متشخص است. خدای متشخص فقط یکی از تصورات ادیان از خداوند را شامل می شود و علاوه بر این تصویر تصوری دیگر از خداوند وجود دارد که خداوند را به عنوان یک خدای نامتشخص که با هستی و وجود یکی است نشان می دهد. نادیده گرفتن تصورات گوناگون از خداوند در ادیان نقدی است که به جان گری وارد است و همین امر سبب شده است اسپینوزا را در زمرة خداناباوران قرار دهد.

۲.۷.۳. لف شستوف

شستوف نه تنها معتقد بود ایمان مستقل از عقل است بلکه فکر می کرد تنها با شکستن مرزهای عقل می توان به خدا رسید. از نظر شستوف اسپینوزا می خواست سراسر جهان را در سیستم واحدی از حقایق ضروری جای دهد و با این کار جایی برای آزادی معنوی باقی نگذاشت. فلسفه اسپینوزا روح را در زندانی مفهومی که ذهن بشر برای خود ساخته است زندانی می کرد. به باور شستوف هر گونه تصور انسانی از خدا باید کنار گذاشته شود (Shestov, 1968: 69). جان گری اندیشه او را که نوعی الهیات سلبی است تحت مقوله خداناباوری سکوت جای می دهد (Gray, 2018: 153). لکن می توان در شناخت خداوند هم از ایمان بهره برد هم عقل را پاس داشت و به معنای خداناباور بودن اسپینوزا یا شستوف نیست.

۴. انتقادهای جان گری به انواع خداناباوری

در اینجا، با استفاده از انتقادهای جان گری به پنج نوع اول خداناباوری، نقد گونه های خداناباوری را به شکل براهین منطقی درآورده ایم. او با دو نوع آخر خداناباوری تا حدی همدل است. بنابراین نقد دو نوع آخر را به صورت جداگانه در قسمت بعد، که به بررسی انتقادی دیدگاه های او اختصاص دارد، خواهیم آورد.

۴.۱. نقد خداناباوری جدید

نقد جان گری بر خداناباوری جدید در قالب یک برهان منطقی چنین است:

الف) پیش فرض خداناباوری جدید این است که دین نوع ابتدایی و نسخه تکامل نیافته علم است.

ب) خداناباوری جدید، از پیش، فرض گرفته است که می توان یک نظام اخلاقی مبتنی بر علم ایجاد کرد.

ج) لازمه این فرض که «دین نوع ابتدایی علم است» خارج کردن تمثیلات و نمادها و استعاره ها از دایره دین و منحصر کردن دین به معنای ظاهری متون دینی است.

د) دین سرشار از تمثیلات، استعارات، نمادها، و معانی باطنی است.

ه) دین نوع ابتدایی علم نیست (الف، ج، د).

و) اخلاق مربوط به حوزه ارزش هاست.

ز) علم منحصر به حوزه واقعیت هاست.

ح) حوزه واقعیت ها با حوزه ارزش ها تفاوت دارد.

ط) علم نمی تواند شکاف میان حوزه ارزش ها و واقعیت ها را پر کند (و، ز، ح).

ی) نمی توان یک نظام اخلاقی مبتنی بر علم ایجاد کرد (ب، ط).

ک) هر دو پیش فرض خداناباوری جدید باطل است (ه، ی).

ل) اگر حتی یکی از پیش فرض های یک نظریه باشد آن نظریه از حیث منطقی معتبر نیست.

نتیجه: خداناباوری جدید از حیث منطقی معتبر نیست (ک، ل).

۴.۲. نقد خداناباوری مبتنی بر انسان‌گرایی سکولار

نقد خداناباوری مبتنی بر انسان‌گرایی سکولار در قالب یک برهان منطقی چنین است:

الف) خداناباوری مبتنی بر انسان‌گرایی سکولار، از قبل، درستی ایده پیشرفت و ایده انسانیت را فرض گرفته است.

ب) ایده پیشرفت متضمن سه جزء است:

۱. بشر دائم و پیوسته در حال پیشرفت است.

۲. این پیشرفت دائمی به نحو بدیهی ذاتاً مطلوب و خیر است.

۳. مفهوم پیشرفت مستقل از مفاهیم دینی شکل گرفته است.

ج) بشر دائم و پیوسته در حال پیشرفت نیست. تاریخ اوج و انحطاط دواری تمدن‌ها گواه بر این امر است. پیشرفت و انحطاط

بشر دو نقطه متقابل دایره‌ای هستند که تاریخ بشر در آن سیر می‌کند.

د) مطلوب و خیر بودن پیشرفت را نمی‌توان امری بدیهی دانست.

ه) ایده پیشرفت از ایده نجات و رستگاری در ادیان وام گرفته شده است.

و) هر سه جزء ایده پیشرفت باطل است (ب، ج، د، ۵).

ز) ایده انسانیت مبتنی بر دو جزء است:

۱. مفهوم کلی واحدی، به عنوان انسانیت، مستقل از مفاهیم دینی وجود دارد.

۲. تلاش برای پیشرفت مصدق این مفهوم ذاتاً مطلوب است.

ح) مفهوم کلی انسانیت از مفهوم یکتاپرستی در ادیان وام گرفته شده است.

ط) مطلوب بودن تلاش برای پیشرفت مصدق مفهوم انسانیت ذاتی این تلاش نیست (د، و).

ی) هر دو جزء ایده انسانیت باطل است (ز، ح، ط).

ک) هر دو پیش‌فرض خداناباوری مبتنی بر انسان‌گرایی سکولار باطل است (و، ی).

ل) اگر حتی یکی از پیش‌فرض‌های یک نظریه باشد آن نظریه از حیث منطقی معتبر نیست.

نتیجه: خداناباوری مبتنی بر انسان‌گرایی سکولار از حیث منطقی معتبر نیست (ک، ل).

۴.۳. نقد خداناباوری به مثابه ساختن نوعی دین از علم

نقد خداناباوری به مثابه ساختن نوعی دین از علم در قالب برهان منطقی چنین است:

الف) خداناباوری به مثابه ساختن نوعی دین از علم مبتنی بر چهار مكتب است که عبارت‌اند از: انسان‌گرایی تکاملی، مسمریسم، ماده‌باوری دیالکتیک، فرانسان‌گرایی.

ب) هر چهار مكتب دو پیش‌فرض مشترک دارند:

۱. «باید» با استفاده از علم بهترین ویژگی‌های گونه انسان را ارتقا داد.

۲. حقیقت انسان منحصر در ماده (یا ماده و انرژی) است.

ج) علم نمی‌تواند تشخیص دهد چه ویژگی‌هایی بهترین ویژگی‌های انسان هستند. زیرا تشخیص این امر مربوط به حوزه ارزش‌ها و اخلاق است. تعیین لزوم و «باید» در تعیین و ارتقای این ویژگی‌ها نیز خارج از محدوده توانایی‌های علم است.

د) هیچ دلیلی بر انحصار حقیقت انسان در ماده (یا ماده و انرژی) وجود ندارد؛ وجود اموری مانند ادراکات فراحسی، حیث التفاتی، هویت یگانه، و آگاهی پدیداری در انسان امری خلاف آن را ثابت می‌کند.

ه) هر دو پیش‌فرض مکاتب چهارگانه یادشده باطل است (ب، ج، د).

و) اگر مبانی یک نظریه باشد آن نظریه از حیث منطقی نامعتبر است.

نتیجه: خداناباوری به مثابه ساختن نوعی دین از علم از حیث منطقی نامعتبر است (ه، و).

۴.۴. نقد خداناپاوری در قالب مکاتب سیاسی مدرن

نقد این نوع خداناپاوری در قالب برهان منطقی چنین است:

- (الف) خداناپاوری در قالب مکاتب سیاسی مدرن مبتنی بر مکاتب ژاکوبینیسم، بلوشیسم، و لیبرالیسم است.
 - (ب) پیشفرض هر سه مکتب یادشده این است که مستقل از دین هستند و هدف‌شان از بین بردن نفوذ دین در سطح جامعه است.
 - (ج) ایده پیشرفت و ایده نجات دو پیشفرض دیگر این سه مکتب است.
 - (د) ایده پیشرفت و ایده نجات در اصل از مضامین دینی گرفته شده‌اند.
 - (ج) خداناپاوری در قالب مکاتب سیاسی مدرن ذاتاً خود متناقض است (الف، ب، ج، د).
 - (د) شرط لازم برای اعتبار منطقی یک نظریه سازگاری مقدمات و پیشفرض‌های آن است.
- نتیجه: خداناپاوری در قالب مکاتب سیاسی مدرن از حیث منطقی معتبر نیست (ج، د).

۴.۵. نقد خداناپاوری در قالب خداستیزی

نقد این نوع خداناپاوری در قالب یک برهان منطقی چنین است:

- (الف) خداناپاوری در قالب خداستیزی بر این پیشفرض استوار است که ذات جهان و طبیعت بر شرّ استوار است.
 - (ب) منظور از این نوع شرّ متأفیزیکی است.
 - (ج) شرّ متأفیزیکی نیازمند در نظر گرفتن یک عامل (یا همان خداوند) است.
 - (د) خداناپاوری در قالب خداستیزی ذاتاً خود متناقض است (الف، ب، ج).
 - (ه) شرط لازم برای اعتبار منطقی یک نظریه سازگاری مقدمات و پیشفرض‌های آن است.
- نتیجه: خداناپاوری در قالب خداستیزی از حیث منطقی معتبر نیست (د، ه).

۵. بورسی انتقادی دیدگاه جان گری

جان گری، به رغم اینکه تقسیم‌بندی بدیعی از گونه‌های خداناپاوری ارائه می‌دهد و نقد‌هایش در پنج نوع اول خداناپاوری دقیق و تحسین‌برانگیز است، از نقد دو نوع آخر خداناپاوری غافل است و به رغم اشکالات بنیادینی که داردند به نحوی با آن‌ها هم‌دلی نشان می‌دهد. علاوه بر این، به نظر می‌رسد گونه هفتم خداناپاوری را نتوان خداناپاوری نامید. به عکس، می‌توان، بدون کنار گذاشتن تعریف جان گری، آن را گونه‌ای از خداناپاوری دانست. در اینجا به دو نوع اخیر خداناپاوری که دیدگاه جان گری در خصوص خدا و دین نیز محسوب می‌شوند نقد‌هایی در قالب برهان منطقی وارد کرده‌ایم.

۵.۱. نقد دیدگاه جان گری در خصوص خداناپاوری بدون پیشرفت

نقد دیدگاه جان گری در خصوص خداناپاوری بدون پیشرفت در قالب برهان منطقی چنین است:

- (الف) خداناپاوری بدون پیشرفت مبتنی بر دو پیشفرض است:
 - ۱. دین ارزش معرفت‌شناختی ندارد. اما امری طبیعی است که می‌تواند از حیث کارکردی مفید باشد.
 - ۲. افزایش آگاهی در بشر صرفاً سبب افزایش محنث و رنج در او می‌شود. بنابراین امور ناآگاهانه مانند دین را نباید از بشر گرفت.

(ب) چنین نیست که امری از حیث کارکردی معتبر باشد و در عین حال از حیث معرفت‌شناختی بی‌اعتبار باشد.

(ج) آنچه موجب رنج فراینده بشر شده است افزایش اطلاعات به صورت ناآگاهانه است، نه افزایش آگاهی.

(د) هر دو پیشفرض خداناپاوری بدون پیشرفت باطل است (الف، ب، ج).

(ه) اگر مبانی یک نظریه باشد آن نظریه از حیث منطقی نامعتبر است.

نتیجه: خداناپاوری بدون پیشرفت از حیث منطقی نامعتبر است (د، ه).

۵.۲. نقد دیدگاه جان گری در خصوص خداناباوری سکوت

نقد دیدگاه جان گری در خصوص خداناباوری سکوت در قالب برهان منطقی چنین است:

الف) خداناباوری سکوت مبتنی بر سه پیشفرض است:

۱. خداناباوری یعنی باور نداشتن به خدای خالق.

۲. باور به خدای نامتشخص با باور به خدای خالق غیر قابل جمع است.

۳. مکاتبی که به خدای نامتشخص قائل اند خداناباورند.

ب) باور به خالقیت با باور به نامتشخص بودن خدا ذاتاً غیر قابل جمع نیست؛ همان‌طور که ابن عربی (حسینی شاهروodi، ۱۳۹۵ - ۱۵۸) و ملاصدرا (حامدی، ۱۶۷ - ۱۵۸) میان باور به وحدت شخصیه وجود و باور به خالقیت خداوند جمع کردند.

ج) پیشفرض دوم و سوم خداناباوری سکوت با هم ناسازگارند (الف و ب).

د) شرط لازم برای اعتبار منطقی یک نظریه سازگاری میان پیشفرضهای آن است.

نتیجه: خداناباوری سکوت از حیث منطقی معتبر نیست (ج، د).

۶. نتیجه

همان‌گونه که انواع مختلفی از خداناباوری وجود دارد، خداناباوری نیز گونه‌های متفاوتی دارد. جان گری ملاک خداناباوری را نه در صریح اعتقاد، بلکه در استفاده نکردن از ایده یک ذهن خالق در یک نظام فکری می‌داند. از منظر او خداناباوری جدید با شبه علم آمیخته است و ادعای اخلاقی مبتنی بر علم توسط آن با تناقض‌های جدی رو به روسان و تعریف درستی از دین ندارد. پیشفرضهای خداناباوری مبتنی بر انسان‌گرایی سکولار یعنی ایده انسانیت و ایده پیشرفت هر دو ریشه در مضامین دینی، یعنی یکتاپرستی و باور به نجات، دارند و از این رو این نوع خداناباوری به گونه‌ای تناقض‌آمیز، در عین رد دین، بر مضامین دینی مبتنی است. همین اشکال بر گونه‌ای از خداناباوری که می‌کوشد نوعی دین از علم بسازد نیز وارد است. علاوه بر آن، پیروان این‌گونه از خداناباوری اغلب به استباہ اخلاق را با تکامل یگانه می‌دانند. جان گری خداستیزی مارکی دوساد و شخصیت کریلوف و امپسون را گونه‌ای دیگر از خداناباوری می‌داند که وجه مشخصه آن خداستیزی و باور به اصالت شرّ در جهان است. این نوع خداناباوری می‌کوشد در عین انکار خداوند جهان را سرشار از شرّ متافیزیکی ترسیم کند. به باور جان گری، این امر نوعی تناقض در اندیشهٔ چنین خدانابورانی را نشان می‌دهد. زیرا نمی‌توان، در عین انکار یک عامل کل، به شرّ متافیزیکی قائل بود. خداناباوری در قالب مکاتب سیاسی مدرن- مانند ژاکوبینیسم، بلشویسم، لیبرالیسم انجیلی- نیز هیچ گونه اصالتی ندارد و پیشفرضهای خود را از گنوسیسم و ایده آخرالزمانی دین مسیحیت گرفته است. جان گری با خداناباوری بدون پیشرفت سانتایانا و جوزف کنراد تا حدی همدل است. اما این نوع خداناباوری که در عین ردِ دین برای دین ارزش قائل است در تبیین رابطه میان ارزش و حقیقت ناتوان است. علاوه بر آن، اخلاق طبیعت‌گرایانه‌ای که سانتایانا پیشنهاد می‌دهد با مشکلات بنیادین جدی مواجه است و نمی‌تواند تعریف واحد و یکسانی از ارزش‌های اخلاقی ارائه دهد. مشکل دیدگاه جوزف کنراد نیز خلط میان آگاهی و خودآگاهی است و توجهی به ناآگاهی خود از واقعیت کشورهای به ظاهر متمدن ندارد و نقش خدا آگاهی را در ایجاد صلح میان افراد بشر نادیده می‌گیرد. جان گری الهیات سلبی اسپینوزا و لف شستوف را نیز گونه‌ای خداناباوری می‌داند. اما این امر به تلقی اشتباہ او از تصور ادیان از خداوند و منحصر کردن این تصور در خدای متشخص و مقابل دانستن ایده خالق با تصور خدای نامتشخص برمی‌گردد. با وجود این، اسپینوزا با عقل گرایی افراطی مانع آزادی معنوی ناشی از ایمان می‌شود و لف شستوف با ایمان گرایی افراطی امکان شناخت عقلی خداوند را نادیده می‌گیرد. در نهایت به نظر می‌رسد همه گونه‌های خداناباوری، در سیستم فکری خود، با نوعی تناقض و ناسازگاری درونی مواجه‌اند و همین امر اعتبار منطقی آن‌ها را زیر سؤال می‌برد.

منابع

- قرآن کریم (۱۳۷۴). مترجم: محمدمهردی فولادوند. ج ۲. قم: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی. پاکنژاد، سید رضا (۱۳۶۱). اولین دانشگاه و آخرين پیامبر. تهران: اسلامیه.
- حامدی، عفیفه (۱۳۹۵). وجود از نگاه ملاصدرا. عرفان اسلامی، دوره ۱۳، شماره ۴۷.
- حسینی شاهروdi، سید مرتضی (۱۳۸۷). بررسی تطبیقی وجود از دیدگاه ابن عربی و ملاصدرا. الهیات و حقوق، شماره ۲۹.
- رضایی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۹۸). تفسیر موضوعی قرآن کریم. قم: دفتر نشر معارف.
- _____ (۱۳۹۳). اعجاز قرآن در علوم طبیعی و انسانی. ج ۱. نشر پژوهشگاه بین المللی المصطفی. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۸۳). المیزان فی تفسیر القرآن. ج ۹. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- کریمی، محمود و امرابی، رحیم (۱۳۹۸). بررسی و نقد دیدگاه ویتنشتاین متأخر در باب زبان دین. زبان دین، سال ۷، ش ۵.
- معرفت، محمدهدادی (۱۴۱۷ ق). التمهید فی علوم القرآن. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۳). تفسیر نمونه. ج ۲۶. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- نوری، حسین (۱۳۷۰). دانش عصر فضا. قم: مرتضی.
- Holy Quran (1995). Translation by Mohammad Mahdi Fouladvand. Qom: History and Islamic Studies publications. (in Persian)
- Buranelli, V. (1976). *The Wizard from Vienna*. London: Peter Owen.
- Conrad, J. (2015). *Victory: an island tale*, with an introduction by John Gray and notes and appendix by Robert Hampson. London: Penguin Books.
- Darwin, Ch. (2005). *The Autobiography of Charles Darwin*. New York: Barnes & Noble.
- Empson, W. (1981). *Milton's God*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Fox, L. (2006). *Pagans and Christians*. London: Penguin Books.
- Gray, J. (2018). *Seven Types of Atheism*. New York: Farrar, Strauss and Giroux.
- Hamedī, A. (2015). The Unity of Being from the point of view of Mulla Sadra. *Islamic Mysticism*, 13(47), 158-167. (in Persian)
- Harrari, Y.N. (2016). *Homo Deus*: a brief history of tomorrow. London: Harvill Secker.
- Harris, S. (2010). *Moral Landscape*; How science can determine human value. Sydney: Generic publications.
- Hosseini Shahroudi, S.M. (2007). Comparative study of The Unity of Being from the point of view of Ibn Arabi and Mulla Sadra. *Theology and Laws*, No. 29. (in Persian)
- Hunter, M. & Wootton, D. (1992). *Atheism from Reformation to the Enlightenment*. Oxford: Clarendon press.
- Huxley, T.H. (2009). *Evolution and Ethics*. Princeton: Princeton University Press.
- Karimi, M. & Amrai, R. (2018). A Critical review of later Wittgenstein's view on the language of religion. *Language of Religion*, 7(5). (in Persian)
- Kurzweil, R. (2005). *The Singularity is Near*: when humans transcend biology. London: Penguin Books.
- Makarem Shirazi, N. (1994). *Tafsir Nemoneh*. twenty-sixth edition. Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiya. (in Persian)
- Marefat, M. (1996). *An introduction to Quranic sciences*. Qom: Islamic Publications. (in Arabic)
- Mill, J.S. (1958). *Nature and the Utility of Religion*. ed. George Nakhnikian. Indianapolis and New York: Bobbs-Merrill.
- (1998). *Stuart Mill on Liberty and Other Essays*. ed. John Gray. Oxford: Oxford University Press.
- Nouri, H. (1991). *The Science of the Space Age*. Qom: Morteza Publications. (in Persian)
- Onfray, M. (2007). *In Defence of Atheism*: the case against Christianity, Judaism and Islam. translated by Jeremy Leggatt. London: Serpent's Tail Books.
- Paknejad, S. (1982). *The First University and the Last Prophet*. Tehran: Islamic publications. (in Persian)
- Rand, A. (1936). *We the Living*. New York: Macmillan.
- Rezaei Esfahani, M. (2013). *Miracles of the Qur'an in Natural and Human Sciences*. 1st edition. Qom: Al-Mustafa International Research Center Publications. (in Persian)
- (2018). *Thematic Interpretation of the Holy Quran*. Qom: Ma'arif Publications. (in Persian)
- Russell, B. (1938). *Bertrand Russell, Autobiography*. London: George Allen & Unwin. Vol. 2.
- (2004). *Sceptical Essays*. London: Routledge.
- Sade, M. (1966). *Dialogue between a Priest and a Dying Man*, in Three Complete Novels and Other Writings. New York: Grove Press.
- Santayana, G. (1927). *Platonism and the Spiritual Life*. New York: Charles Scribner's Sons.

- (1953). *Three Philosophical Poets*. New York: Doubleday.
- (1967). *Soliloquies in England and Later Soliloquies*, with a new introduction by Ralph Ross, Ann Arbor. Michigan: University of Michigan Press.
- (1972). *Dominations and Powers*: reflections on liberty, society and government, Clifton, NJ: Augustus M. Kelley.
- Shestov, L. (1968). *Athens and Jerusalem*. trans. with an introduction by Bernard Martin. New York: Simon & Schuster.
- Tabatabaei, S.M. (2003). *Al-Mizan in Tafsir al-Quran*. 9th edition. Qom: Islamic Publications. (in Arabic)
- Trotsky, L. (2005). *Literature and Revolution*. Chicago: Haymarket Books.
- Watts, C. (1993). *Preface to Conrad*. 2nd edn. London and New York Longman.
- Wittgenstein, L. (2010). *Remarks on Frazer's Golden Bough*. ed. Rush Rhees. trans. A. C. Miles. Corbridge: Brynmill Press.